

## اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة أنزلناها و فرضاها و أنزلنا فيها آيات بينات لعلكم تذكرون. الزانية و الزاني فأجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة و لا تأخذكم بهما رأفة في دين الله إن كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين. الزاني لا ينكح إلا زانية أو مشركة و الزانية لا ينكحها إلا زان أو مشرك و حرم ذلك على المؤمنين

به مناسبت این که این ایام، ایام وفات حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها - بانویی که «سیده نساء العالمین» و مظهر اعلاى عفاف در عالم اسلام است - می باشد، بنا شد که سوره مبارکه نور را تفسیر کنیم و علت انتخاب این سوره این است که بیشتر آیات این سوره [در اطراف مسائل مربوط به عفاف است].

می فرماید در این سوره یک سلسله آیات روشن آورده ایم، باشد که شما متذکر شوید و بیدار و هشیار گردید. این که در ابتدا می فرماید «سوره ای است که نازل کرده ایم» **تنها سوره ای** که با این جمله شروع می شود این سوره است. ما بسیاری از سوره ها داریم که از ابتدا که شروع می شود به عنوان این است که «**کتابی** فرود

آوردیم»، یعنی به همه قرآن اشاره می‌کند، ولی اینجا تنها به همین سوره اشاره می‌کند. معلوم می‌شود که یک **عنایت خاصی** به مفاد این سوره است.

## معنای «سوره»

معنای «سوره» را می‌دانید. هر قطعه‌ای از آیات قرآن که با یک «بسم‌الله» شروع می‌شود و بعد پایان می‌پذیرد به طوری که بعد از آن، «بسم‌الله» دیگری هست، این قطعه را «سوره» می‌گویند. قرآن از کتابهایی است که فصل، باب و بخش ندارد ولی قطعه قطعه شدنش به صورت **سوره سوره** بودن است و هر سوره با یک «بسم‌الله» آغاز می‌شود و «بسم‌الله» آغاز قطعه بعد نشان دهنده پایان سوره قبلی است.

می‌گویند کلمه «سوره» از همان ماده‌ای است که کلمه «سور» وضع شده است. در زبان عرب آن **حصاری** را که دور شهرها می‌کشیدند- و در فارسی به آن «باره» می‌گویند- که یک شهر را در داخل خودش قرار می‌داد و یک حائط و دیواری بود که بر تمام شهر یا قصبه و یا ده احاطه داشت، **سور** می‌گفتند؛ مخصوصاً در مورد شهرها می‌گفتند «سور البلد» و آن دیوار **مرتفعی** بود که دور یک شهر می‌کشیدند.

کأنه هر سوره‌ای در داخل یک **حصار** قرار گرفته است ، از این جهت به آن «**سوره**» می‌گویند. قرآن را خود پیغمبر سوره سوره کرده است نه این که بعد مسلمین آن را **سوره سوره** کرده باشند. از ابتدا که قرآن نازل شد، به صورت سوره سوره نازل شد.

## اهمیت مسائل مربوط به عفاف

آیه اول مخصوصاً با تعبیر «**سورة انزلناها**» و بعد هم با کلمه «**فرضناها**» این مطلب را می‌فهماند که مسائل مربوط به عفاف مسائلی بسیار جدی است؛ یعنی درست در جهت عکس آنچه بشر امروز فکر می‌کند که در جهت سهل کردن و ساده کردن و ناچیز شمردن روابط جنسی حرکت می‌کند و به غلط اسمش را آزادی می‌گذارد و به اصطلاح در جهت «**آزادی جنسی**» گام برمی‌دارد، قرآن برعکس، آنچه تحت عنوان حریمهای عفاف مطرح می‌کند و آنچه تحت عنوان **مجازاتهای** بی‌عفتی بیان می‌کند و آنچه تحت عنوان مجازات لکه‌دار کردن زنهایی که عقیقه‌اند و به دروغ **متهم** می‌شوند بیان می‌کند و آنچه در باب ترغیب به **ازدواج** بیان می‌کند و بالأخره هر چه در باب مسائل مربوط به عفاف گفته است، می‌خواهد بگوید اینها مسائل **بسیار بسیار جدی** و «فرض» است

و نمی‌شود اینها را کوچک شمرد، و یکی از بدبختیهای دنیای امروز **تحقیر کردن اصول عفاف و تقوای در امور جنسی** است، که درباره اینها بحث می‌کنیم.

«سورَةُ انزُلْنَاهَا» سوره‌ای است که فرود آورده‌ایم و رعایت مقررات این سوره را فرض و حتم کرده‌ایم، یعنی مهم می‌شماریم، کوچک نمی‌شماریم. «وَ انزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» و ما در این سوره یک سلسله **آیات بینه** (آیات بزرگ روشن) فرستاده‌ایم.

ممکن است مقصود تمام آیات سوره باشد یا - آن طور که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرمایند - مقصود آن آیاتی است که در وسط سوره آمده و در واقع آن آیات ستون فقرات این سوره است. سایر آیات سوره راجع به آداب و اخلاق جنسی است و آن آیات مربوط به اصول عقاید است، که وجه تناسبش را بعد بیان می‌کنیم.

به هر حال قرآن می‌گوید ما این سوره را فرود آورده‌ایم و مقررات و محتوای این سوره را که در زمینه آداب و اخلاق جنسی است حتم کرده‌ایم و یک سلسله آیات بینه در آن فرود آورده‌ایم برای بیداری و آگاهی بشر، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» باشد که شما یادآوری شوید، آگاهی پیدا کنید، از غفلت خارج گردید.

**فرق** است میان «تفکر» و «تذکر». تفکر آنجایی است که یک مسئله‌ای را که انسان بکلی نسبت به آن **جاهل و نادان** است و نمی‌داند، به انسان **می‌آموزند**. قرآن در بسیاری از موارد، دم از **تفکر** می‌زند. **تذکر** در مسائلی است که **فطرت** انسان **خود به خود** صحت آن مسائل را درک می‌کند ولی باید **یادآوری** کرد و توجه داد. قرآن مخصوصاً آداب و اخلاق جنسی را به عنوان «**تذکر**» بیان می‌کند، شاید یک علتش احترام گزاردن به بشر است. می‌فرماید ما شما را به این مسائل **متوجه** می‌کنیم، یعنی مسائلی است که اگر **خودتان هم بیندیشید** می‌فهمید، ولی ما شما را **متذکر و متوجه** می‌کنیم.

## مجازات زنا

آیه بعد مربوط به مجازات فحشا (فحشای به معنی زنا) است. می‌فرماید:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

در این آیه سه مطلب بیان شده است :

**اول** این که زنا کار، اعم از مرد و زن، باید **مجازات** شود و مجازاتش را هم قرآن تعیین کرده است: **صد تازیانه**. صد تازیانه باید به **مرد** زنا کار زده شود و همین طور صد تازیانه به **زن** زنا کار.

**مطلب دوم:** به **مؤمنین** آگاهی می‌دهد که در مورد این **مجازات** مبدا تحت تأثیر **عواطفان** قرار بگیرید، مبدا دلتان به رحم بیاید و بگوئید [با خوردن] صد تازیانه دردش می‌آید پس یک مقدار از آن را **اجرا نکنیم**، که اینجا جای رحم نیست.

می‌گوئید مبدا در اینجا عواطفان به هیجان بیاید و سبب شود که عملاً **تسامحی** در اجرای این حد قائل شوید و به اصطلاح امروز یک وقت فکر نکنید این عمل «غیر انسانی» است؛ نه، «انسانی» است.

**مطلب سوم:** این مجازات را در خفا انجام ندهید، چون این مجازات برای این است که دیگران **عبرت** بگیرند. حتماً یک جمعی از مؤمنین باید در موقع اجرای این مجازات حاضر و **ناظر** باشند و **ببینند**. مقصود این است که وقتی این حکم اجرا می‌شود باید به گونه‌ای اجرا شود که همه مردم آگاه شوند که فلان مرد یا زن زنا کار این حد دربارش اجرا شد، نه این که مخفیانه اجرا شود، **باید علنی** اجرا شود.

## فلسفه مجازات زنا

راجع به قسمت اول که دستور مجازات زناست چند مطلب را باید عرض کنم. یکی این که فلسفه مجازات زنا چیست؟ اگر شما کتابهایی را که در این زمینه‌ها بحث کرده‌اند بخوانید می‌بینید غالباً این طور اظهار نظر می‌کنند که **علت مجازات زنا** به اصطلاح آنها «**مرد سالاری**» است. در دوره‌هایی که مرد حاکم بر خانواده بوده (به معنای این که مرد مالک خانواده بوده و زن حقی نداشته و وسیله‌ای در دست مرد بوده برای بهره‌برداری او، و مرد، خودش را مالک زن می‌دانسته است) وقتی که زن زنا می‌کرده است، از نظر مرد این طور بوده که زن یک چیزی را که تعلق به او داشته در اختیار دیگری قرار داده، و از این جهت **مجازات زنا** برقرار شده است. معلوم است که از نظر قانون اسلام این یک حرف بی‌اساسی است. در اسلام مجازات زنا منحصرأً برای زن نیست، هم مرد باید مجازات شود و هم زن: **الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ**. تصریح می‌کند: هم مرد زناکار و هم زن زناکار **هر دو باید** مجازات شوند. اگر این طور می‌بود که مرد هیچ محدودیت و ممنوعیتی نداشت و تنها زن بود که از زنا ممنوع بود— که شاید چنین مقرراتی در بعضی جاهای دنیا بوده که

فقط زن حق زنا کردن نداشته ولی مرد حق زنا کردن داشته است - در این صورت می‌شد این حرف را گفت که فلسفه مجازات زنا «مرد سالاری» است.

اما در اسلام، هم **مرد ممنوع** است از زنا کردن و **هم زن**، و معنایش این است که مرد کامیابی جنسی خودش را تنها و تنها در محدوده ازدواج می‌تواند انجام دهد، و ازدواج یعنی قبول کردن یک سلسله تعهدات و مسئولیتها، و زن هم کامیابی جنسی خودش را تنها در محدوده ازدواج می‌تواند انجام دهد، یعنی مقرون به قبول یک سلسله تعهدها و مسئولیتها. پس **مرد حق ندارد** بدون این که مسئله ازدواج در میان باشد آزادانه به اصطلاح امروز **غریزه جنسی** اش را اشباع کند، همچنان که زن چنین حقی را ندارد. بنابراین مسئله حرمت زنا به زن اختصاص ندارد، در مورد هر دو تعمیم دارد.

حال مسئله دیگری مطرح است و آن این است که **در عرف امروز اروپا** زن و مرد فقط در وقتی که به تعبیر اسلام «محصن» و یا «محصنه» باشند از زنا کردن ممنوع‌اند؛ یعنی مرد زن‌دار و زن شوهردار حق ندارند زنا کنند، اما برای مردی که زن ندارد یا زنی که شوهر ندارد هیچ منعی نیست که زنا کند و طبعاً مرد بی‌زن حق ندارد با زن شوهردار زنا کند و زن بی‌شوهر هم حق ندارد با مرد زن‌دار زنا کند، ولی مرد بی‌زن و زن بی‌شوهر هیچ گونه ممنوعیتی ندارند. حال چرا این طور می‌گویند؟ آنها این طور فکر می‌کنند که **فلسفه حرمت زنا**ی مرد زن‌دار



این است که با این کار به زنش خیانت کرده و حق او را از بین برده، و فلسفه حرمت زناى زن شوهردار هم این است که حق شوهرش را از بین برده؛ پس مردی که زن ندارد تعهدی در برابر کسی ندارد و زنی هم که شوهر ندارد تعهدی در برابر کسی ندارد، پس برای آنها اشکالی نیست.

**ولی از نظر اسلام در اینجا دو مسئله مطرح است:**

**یک مسئله** این که برای هیچ مرد و زنی در خارج از تشکیل عائله حق کامیابی جنسی نیست، چه **مرد زن داشته باشد** یا نداشته باشد و چه **زن شوهر داشته باشد** یا نداشته باشد. اسلام برای عائله آن اهمیت فوق العاده‌ای را قائل است که در خارج از کانون خانوادگی ارضای کامیابی جنسی را ممنوع می‌داند و تنها محیط خانوادگی را جای ارضای کامیابی جنسی می‌داند؛ در محیط خارج از کانون خانوادگی به هیچ شکل اجازه نمی‌دهد که مرد و زنی از یکدیگر استمتاع کنند.

**مسئله دوم** مسئله مجازات مرد زن دار و زن شوهردار است. لهذا اسلام دو مجازات قائل است. یک مجازات کلی قائل است که همان صد تازیانه است؛ و اگر مرد زن دار یا زن شوهردار زنا کرد، در اینجا مجازات شدت پیدا می‌کند و آن «رجم» است: سنگساری.

# ازدواج در سیستم فرهنگی و سیستم اسلامی

یکی از چیزهایی که پایه خانواده و محیط خانوادگی را محکم می‌کند همین مسئله [یعنی ممنوعیت کامیابی جنسی در خارج از کانون خانواده] است و علت این که پایه کانون خانوادگی در دنیای اروپا سست و متزلزل است [رعایت نکردن این اصل] است، و امروز هم در جامعه ما به هر نسبت که از فرنگها پیروی کنیم کانون خانوادگی را متزلزل کرده‌ایم. وقتی که جامعه ما به دستور اسلام واقعاً عمل می‌کرد؛ یعنی پسرها واقعاً قبل از ازدواج، با زنی و دختری در تماس نبودند و به اصطلاح فرنگیهای امروز یک گرل فرند ( girl friend ) نداشتند (رفیق دختر نداشتند) و دخترها هم همین طور، ازدواج برای یک پسر یا دختر یک آرزو بود. یک پسر به سن پانزده شانزده سالگی که می‌رسید، احساس طبیعی نیاز به همسر در او پیدا می‌شد، یک دختر هم همین طور، و این طبیعی است که آرزوی یک پسر این بود که زن بگیرد چون به وسیله ازدواج از محدودیت و ممنوعیت استفاده از زن خارج می‌شد و به مرز آزادی استفاده از زن می‌رسید. آن وقت «شب زفاف کم از صبح پادشاهی» نبود چون روی خاصیت روانی، اولین موجودی که این پسر را به این حظ و بهره رسانده یعنی از محدودیت به آزادی رسانده همسرش بوده، و برای دختر هم این پسر اولین کسی بوده که او را از محدودیت به آزادی

رسانده است. این بود که پسر و دخترهایی که اصلاً همدیگر را ندیده بودند و ازدواج کرده بودند، آنچنان با یکدیگر الفت می‌گرفتند که وضع عجیبی بود.

اما سیستم فرنگی به پسر اجازه می‌دهد که تا زمانی که زن نگرفته روابط جنسی‌اش آزاد باشد و به دختر هم اجازه می‌دهد تا شوهر نکرده روابط جنسی‌اش آزاد باشد. نتیجه این است که برای یک پسر ازدواج محدودیت است و برای یک دختر هم ازدواج محدودیت است. قبل از ازدواج، آزادی داشته با هر کسی [رابطه داشته باشد]، حال که می‌خواهد ازدواج کند به یک نفر محدود می‌شود. این است که یک پسر وقتی می‌خواهد زنی را بگیرد، می‌گوید: «من از امروز یک زندانبان برای خودم درست کردم.» یک دختر هم شوهرش برایش زندانبان می‌شود؛ یعنی از آزادی به محدودیت می‌آیند.

ازدواج در سیستم فرنگی یعنی آزاد را محدود کردن، از آزادی به محدودیت آمدن، و ازدواج در سیستم اسلامی یعنی از محدودیت به آزادی آمدن. ازدواجی که خاصیت روانی‌اش از محدودیت به آزادی آمدن است، به دنبال خود استحکام می‌آورد و آن که پایه‌اش از آزادی به محدودیت آمدن است اولاً خودش استحکام ندارد (یعنی زود منجر به طلاق می‌شود) و ثانیاً آن پسری که به تعبیر خود فرنگیها دهها و گاهی صدها

دختر را «تجربه» کرده و آن دختری که دهها و صدها پسر را تجربه کرده است، **مگر حالا با یکی پابند می‌شود؟**  
مگر می‌شود پابندش کرد؟

علت این که اسلام زنا را تحریم کرده فقط این نیست که این، حق آن مرد است و آن، حق این زن، پس مردی که ازدواج نکرده تعهدی در مقابل زنی ندارد و زنی هم که ازدواج نکرده تعهدی در مقابل مردی ندارد، پس هیچ مانعی برای این کار نیست؛ یک مردی که تا آخر عمرش نمی‌خواهد ازدواج کند او مطلق‌العنان باشد و یک زنی هم که تا آخر عمرش نمی‌خواهد ازدواج کند او هم مطلق‌العنان باشد. اسلام می‌گوید ابدأ چنین چیزی نیست، یا باید محرومیت را به صورت مطلق قبول کنی یا ازدواج را بپذیری و به تعهدها و مسئولیتهای ازدواج پابند شوی.

این است که اسلام می‌گوید زنا مجازات شدید دارد و زنایی که **فقط جنبه زنا** دارد و دیگر در آن پایمال کردن حق یک زن و پایمال کردن حق یک شوهر نیست، **صد تازیانه دارد**. اسلام درباره مردی که در عین این که زن دارد و طبعاً تحت فشار غریزه جنسی نیست و زنی که شوهر دارد و طبعاً تحت فشار غریزه نیست و روی هوسبازی زنا می‌کنند، به **رجم و سنگسار** کردن [فرمان می‌دهد]. ببینید تا چه حد اسلام برای این مسائل اهمیت قائل است! **دنیای فرنگ** ابتدا در این حد می‌گفت که زنا در غیر مورد مرد زن‌دار و زن شوهردار **جرم نیست**؛ راسل

می گوید مگر این که جراحی وارد کند، اگر جراحی وارد نکند عیب و اشکالی ندارد. کم کم به اینجا رسیدند که برتراند راسل صریحاً می گوید: برای زن شوهر دار و مرد زن دار هم هیچ مانعی نیست؛ چه اشکالی دارد که یک زن شوهر دار هم رفیق داشته باشد و عشقش در جایی باشد؛ هم همسر داشته باشد و هم معشوق؟ عشقش را با او انجام دهد و بچه را در خانه این بیاورد، ولی تعهد بسپارد وقتی با معشوقش عشق بازی می کند از وسائل جلوگیری از بچه دار شدن استفاده کند.

**مگر خود راسل این حرف را باور کند!** و الا هیچ آدم عاقلی باور نمی کند که زنی مردی را دوست داشته باشد، عشقش با یک مرد باشد ولی همسر یک شوهر باشد و فقط متعهد شده باشد که برای شوهر خود بچه بیاورد. هر زنی دلش می خواهد که بچه ای که می زاید و بچه ای که جلو چشمش است یادگار آن آدمی باشد که او را دوست دارد، نه یادگار آدمی که از او تنفر دارد. آن وقت چه تضمینی هست که از مردی که او را دوست دارد آبتن نشود و بچه را به ریش شوهرش نبندد؟!

قرآن مثل این که عنایت به این جهت دارد، می گوید: «**انزلناها و فرضاها**» ما اینها را حتم کرده ایم، اینها از قوانین تغییر ناپذیر است، مقتضیات زمان اینها را تغییر نمی دهد و نمی تواند تغییر دهد، اینها جزء اصول زندگی بشر و تغییر ناپذیر است.

در جمله بعد هم که می‌فرماید: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» باز شدت عمل نشان می‌دهد، می‌گوید: اینجا جای رأفت و گذشت نیست؛ همین قدر که ثابت شد، دیگر حق گذشت ندارید.

در جمله بعد مخصوصاً امر می‌کند که مبادا اجرای حکم حد زن زناکار و مرد زناکار را در پشت دیوارها و دور از چشم مردم انجام دهید؛ حتماً باید در حضور مردم باشد و خبرش همه جا پخش شود تا بدانند اسلام در مسئله عفاف حساسیت فوق‌العاده دارد، چون اصل اجرای دستورهای جزایی برای تأدیب و تربیت اجتماع است. یک زنی زنا کند و محرمانه او را ولو اعدام هم کنند، **اثری در اجتماع نمی‌بخشد**. در صدر اسلام هم هر وقت چنین چیزی اتفاق می‌افتاد – که البته **کم اتفاق افتاده**، چون این قوانین را اجرا می‌کردند – اعلام عمومی می‌کردند که ایهاالناس! جمع بشوید برای اینکه بناست حد زنا اجرا شود.

## افراط و تفریط در اروپا

به حکم «الْجَاهِلُ أَمَّا مُفْرِطٌ أَوْ مُفَرِّطٌ»

دنیای اروپا تا قبل از این دو سه قرن اخیر – که قانون حاکم بر آن، قانون کلیسا بود – در یک **حد افراطی در محدود کردن روابط جنسی** کوشش می‌کرد و به اسلام در یک سلسله مسائل **ایراد** می‌گرفت. اساساً در قانون

کلیسا ارتباط جنسی مطلقاً ولو با زن شرعی، یک کار پلید بود. از نظر آنها زن ذاتاً موجودی پلید بود و عمل مقاربت ولو با زن شرعی عمل کثیفی بود و لهذا افراد مقدس و پاک و منزّه، افرادی که شایستگی داشتند به مقامات عالی روحانی برسند، کسانی بودند که در همه عمر زنی را لمس نکرده و با زنی نزدیکی نکرده بودند. پاپ از میان افرادی انتخاب می‌شد- و هنوز هم چنین است- که تمام عمر را مجرد به سر برده بودند، و اصلاً نفس «تجرّد» مقدس بود. منتها می‌گفتند افرادی که استعداد دارند این عمل مقدس تجرّد را انجام دهند و در تمام عمر با هیچ زنی تماس نداشته باشند، کم هستند- و همینها هستند که بعداً کشیش و کاردینال می‌شوند و بعضی به حد پاپ شدن می‌رسند- اما اکثر مردم نمی‌توانند مجرد باشند و اگر ما به اکثر مردم بگوییم مجرد زندگی کنند، اینها مرتکب عمل زنا می‌شوند- که پلیدتر است- و بیشتر عمل جنسی انجام می‌دهند. بنابراین از باب «دفع افسد به فاسد» ازدواج را اجازه می‌دادند. اسلام بر عکس، تجرّد و عزوبت را پلید می‌داند و گفته است «زمین، آدم عزب را لعنت می‌کند که بر آن بول کند» و ازدواج را مقدس می‌شمارد.

## مجازات تهمت زنا

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

کلمه «مُحْصَن» یا «مُحْصِن» در قرآن به دو معنا ذکر می‌شود. گاهی در خصوص زن شوهردار گفته می‌شود، یعنی آن که در حصار ازدواج قرار گرفته، و گاهی این کلمه به معنی زن عقیف است و لو زن مجردی باشد. اینجا معنای دوم مقصود است:

کسانی که رمی می‌کنند و با تیر تهمت، زنان پاکدامن را هدف قرار می‌دهند و حرفی می‌زنند که نسبت ناپاکدامنی به آنهاست و چهار شاهد هم نمی‌آورند [پس به آنها هشتاد ضربه شلاق بزنید و دیگر شهادت آنها را قبول نکنید و اینها فاسق‌اند].

اسلام البته هیچ مدعایی را بدون دلیل نمی‌پذیرد. ولی بعضی از مدعاهاست که با حرف یک نفر هم قبول می‌کند حتی اگر آن یک نفر زن باشد، مثل مسائل زنانهای که یک زن از طرف خودش بگوید. وقتی کسی می‌خواهد زنش را طلاق دهد، چون طلاق در حال عادت جایز نیست، از زن می‌پرسند تو پاکی یا در حال عادتی؟ اگر گفت پاکم، کافی است و اگر گفت در حال عادتتم، حرفش درست است. دیگر نمی‌گویند دو نفر شاهد اقامه کن، حرف



خودش معتبر است. در بعضی موارد حتماً باید دو شاهد مرد باشد، مثل دعاوی مالی. ولی در دعاوی ناموسی، آنجا که پای حرمت ناموس و لکه‌دار شدن عفاف در میان است، اسلام می‌گوید حتی دو شاهد عادل هم کافی نیست. اگر دو شاهد عادل که مردم پشت سر آنها نماز می‌خوانند و حتی از آنها تقلید می‌کنند بیایند شهادت دهند که به چشم خودمان دیدیم که فلان زن زنا کرد، اسلام می‌گوید کافی نیست، شما دو نفرید. اگر سه نفر شاهد عادل هم باشد می‌گوید کافی نیست. اگر چهار نفر شاهد عادل بیایند شهادت بدهند، آنوقت اسلام حاضر است که آن زن را متهم بشناسد و دلیل را کافی بداند.

ممکن است بگویند اگر چنین چیزی باشد چندان اتفاق نمی‌افتد، چهار شاهد عادل از کجا پیدا شوند تا شهادت دهند زنی زنا کرده است؟ می‌گوییم مگر اسلام در مسئله زنا بنایش بر تجسس و تحقیق و تفتیش است؟ اسلام که می‌گوید چهار شاهد، هدفش این نیست که بخواهد تجسس و تحقیق شود تا بگوید با این شرایط سنگین، در صد هزار مورد یکی هم اتفاق نمی‌افتد که بیایند شهادت بدهند. [در جواب می‌گوییم] اصلاً اسلام می‌خواهد زنا کمتر ثابت شود. شاهد نیامد، نیامد. اگر هزار زنا صورت بگیرد و مخفی بماند، از نظر اسلام آسان‌تر است از این که یک زن عیفی که زنا نکرده مورد اتهام قرار گیرد، و این اهمیت بیشتری دارد. اسلام نمی‌خواهد زنا انجام شود، ولی این که نمی‌خواهد زنا شود، از راه شاهد و مجازات نیست، بلکه راههای دیگری تعبیه کرده است. اگر به

**راههای تربیت فردی و مقررات اجتماعی** [اسلام] عمل شود زنا واقع نمی‌شود، نه این که زنا که واقع شد مجازات می‌کند و از راه مجازات جلو زنا را می‌گیرند. **بله، مجازات هم قائل شده است؛** آنهایی که این تربیت در ایشان **اثر نمی‌بخشد،** بدانند که راه تازیانه خوردن و در مواردی راه کشته شدن آنها و گاهی کشته شدن از طریق سنگسار باز است.

پس گفتیم چهار شاهد لازم است. **حال، شهادت دادن برای شاهد چقدر خطر دارد؟** اگر یک نفر دید که زنی زنا می‌کند و سه نفر دیگر آنجا نیستند که با او شهادت دهند، **باید دهانش را ببندد؛** و **یا دو نفر** اگر دیدند، **باید دهان هایشان را ببندند؛** **سه نفر** اگر دیدند، **باید دهانهایشان را ببندند؛** چون این طور نیست که اگر آمدند شهادت دادند، به آنها بگویند شهادتی که دادید کافی نیست و چون کافی نیست **بروید خانه‌تان!** بلکه می‌گویند شهادت دادید و نتوانستید اثبات کنید، پس «**قاذف**» (تهمت‌زن) هستید، **نفری هشتاد تازیانه** باید بخورید. این است که قرآن می‌گوید:

آنها که زنان عقیف را **متهم** می‌کنند و **چهار شاهد** نمی‌آورند، **ولو راستگو** باشند اما چون با این گفتن زنی را **متهم کرده‌اند** (و نباید می‌گفتند) آنها را **هشتاد تازیانه** بزنید.

**ولی آیا همین یک مجازات بدنی است؟ نه، یک مجازات اجتماعی هم هست:**

**وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اَبْدًا** برای همیشه شهادت اینها مردود است، دیگر شهادت اینها در هیچ موردی نباید قبول شود. اینجا یک مجازات اجتماعی است؛ یعنی از آن روز، دیگر **از اعتبار اجتماعی می‌افتند**، چرا؟ چون یک زن عقیقه‌ای را به زنا متهم کرده‌اند و **نتوانسته‌اند اثبات کنند**.

**مجازات سوم: اولئک هم الفاسقون اینها فاسق هستند.** در اینجا میان مفسرین اختلاف است که آیا این «اولئک هم الفاسقون» یک مجازات علی‌حده است غیر از «**وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اَبْدًا**» یا همان است، یعنی ایندو مجموعاً یکی است؟ بعضی گفته‌اند ایندو مجموعاً یکی است، به این صورت که «**اولئک هم الفاسقون**» به منزله علت است برای «**وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اَبْدًا**»؛ یعنی اینها با این تهمت زدن فاسق شدند، چون فاسق شدند شهادتشان قبول نیست و هر چیز دیگر که شرطش عدالت است از آنها قبول نیست، مثلاً دیگر صیغه طلاق نزد آنها نمی‌شود جاری کرد، پشت سر آنها نمی‌توان نماز جماعت خواند، اگر مجتهد باشند از آنها نمی‌توان تقلید کرد، چون شرط همه اینها عدالت است؛ بنابراین مجموعش یک مجازات است.

**ولی بعضی گفته‌اند دو مجازات است:** یک مجازات این که شهادتشان قبول نمی‌شود و دیگر این که فاسق‌اند و چون فاسق‌اند سایر آثار فسق بر آنها بار می‌شود، و اینها قابل تفکیک است. اگر این شاهدهی که نتوانسته مدعایش را اثبات کند **توبه کند**، فسقش از بین می‌رود (یعنی ما او را عادل می‌دانیم، پشت سرش نماز می‌خوانیم، اگر

مجتهد باشد و از نظر علمی «جائز التقلید» باشد از او می‌توان تقلید کرد، باز اگر مجتهد باشد می‌تواند قاضی شود چون قاضی هم باید عادل باشد) اما شهادتش دیگر قبول نمی‌شود، چون آن مجازات مجازاتی جداست. این است که به عقیده بعضی اینجا سه مجازات است؛ یعنی علت این که شهادت چنین شخصی قبول نمی‌شود فسق او نیست، فسق یک مجازات جداگانه است. فاسق شمرده شدن از نظر اسلام یک مجازات است، مقبول الشهاده نبودن مجازات دیگری است.

از اینجا معنی آیه بعد روشن می‌شود. در آیه بعد می‌فرماید: **الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ اَصْلَحُوا** فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مگر آنان که بعد از این، توبه کنند و خرابی‌ای را که به وجود آورده بودند اصلاح کنند، پس خداوند آمرزنده و مهربان است.

## سه احتمال

در استثنای «الَّذِينَ تَابُوا» سه احتمال در ابتدا می‌توان داد:

**یکی این که** اگر شاهی بعد از این که متهم کرد و نتوانست ثابت کند توبه کرد، بگوییم چون توبه کرده تازیانه به او نزنند، شهادتش هم قبول باشد و فاسق هم نیست. ولی این احتمال را کسی نداده است. همین قدر که کسی زنی را متهم کرد و نتوانست ثابت کند، **تازیانه را حتماً باید بخورد.**

**احتمال دوم** این است که اگر کسی توبه کرد، هم شهادت او قبول باشد و هم فاسق شمرده نشود، یعنی تمام محرومیت‌های اجتماعی او برگردد و از او اعاده حیثیت بشود.

**احتمال سوم** این است که مجازات دومش برای همیشه باقی است، یعنی شهادتش هیچ وقت قبول نمی‌شود و «الَّذِينَ تَابُوا» استثنای عبارت آخر است، یعنی آن مقدار از او اعاده حیثیت می‌شود که می‌توان نماز جماعت پشت سر او خواند و از او تقلید کرد، قاضی هم می‌تواند باشد، اما شهادتش هرگز قبول نمی‌شود؛ و بعید نیست که این سومی درست باشد، یعنی «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا» استثنای از «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» باشد.

آیه بعد: وَ الَّذِينَ يَزْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ اِلَّا اَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ . وَ الْخَامِسَةُ اِنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ .

اینجا یک سؤال مطرح می‌شود و آن این که شما گفتید که اگر مردی زنی را متهم به زنا کرد باید چهار شاهد بیاورد. حال اگر چهار شاهد نداشت تکلیفش چیست؟

باید بداند که چون شاهد ندارد، اگر شهادت دهد خودش را تازیانه می‌زنند، پس **وظیفه‌اش سکوت کردن است**. حال اگر آن مردی که دیده آن زن زنا می‌کند شوهر آن زن باشد تکلیفش چیست؟ آیا او هم اگر چهار شاهد وجود داشت بیاید پیش حاکم شرعی اظهار کند که زن من زنا کرده است؟ اگر بخواهد چهار شاهد پیدا کند، آنها کارشان تمام شده است. اگر شاهد غیر شوهر بود، می‌گفتند حال که چهار شاهد نیست سکوت کن، حرف نزن، به تو چه ربطی دارد؟ اگر بگویی، خودت را تازیانه می‌زنند.

شوهر وقتی پیش حاکم شهادت می‌دهد، باید چهار بار سوگند به خدا بخورد و خدا را گواه بگیرد که آنچه می‌گوید راست است و دروغ نمی‌گوید؛ یعنی یک بار شهادت دادن کافی نیست، باید چهار بار باشد؛ چهار بار هم باید توأم با سوگند باشد. آیا این مقدار کافی است؟ باز هم کافی نیست. در مرتبه پنجم باید به خودش لعنت کند و بگوید: «لعنت خدا بر من اگر دروغ بگویم.» آیا همین جا کار تمام می‌شود و به زن می‌گویند ثابت شد که

تو زنا کرده‌ای؟ نه. به زن تکلیف می‌کنند و می‌گویند شوهرت «لعان» کرد (یعنی چهار بار قسم خورد و یک بار هم خودش را لعنت کرد اگر دروغگو باشد) تو چه می‌گویی؟ اگر زن اقرار کرد [مجازات می‌شود] و اگر هم سکوت کرد و از خود دفاع نکرد، باز مثل اقرار است. ولی یک راه دیگر جلو زن می‌گذارند، می‌گویند تو هم بیا مثل او قسم بخور، چهار بار خدا را گواه بگیر و قسم بخور که شوهرت دروغ می‌گوید و در دفعه پنجم بگو «غضب خدا بر من اگر شوهرم راست می‌گوید.» اگر حاضر نشد این کار را انجام دهد، می‌گویند پس معلوم شد تو زنا کرده‌ای و حد بر تو جاری می‌شود. اما اگر حاضر شد و گفت من هم از خودم دفاع می‌کنم، تکلیف چه می‌شود؟ مرد چهار بار شهادت داده و خودش را هم لعنت کرده اگر دروغ گفته باشد، و زن هم چهار بار سوگند خورده که شوهرش دروغ می‌گوید و برای پنجمین بار گفته است که «غضب خدا بر من اگر شوهرم راست گفته باشد.» اینجا اسلام چه حکم می‌کند؟ آیا مرد را در حکم قاذف و تهمت‌زن می‌شناسد و به او تازیانه می‌زند؟ نه. آیا زن را زناکار می‌شناسد و او را مجازات می‌کند که در اینجا مجازاتش رجم و سنگسار است؟ نه. پس چکار می‌کند؟ اسلام می‌گوید حال که کار به اینجا کشیده است، میان شما جدایی مطلق باید باشد و طلاق هم لازم نیست، همین عمل در حکم طلاق است، شما دیگر از یکدیگر جدا هستید، تو این طرف جو و تو آن طرف جو، دیگر از این ساعت زن و شوهر نیستید. این [عمل] در فقه اسلامی «لعان» یا «ملاعنه» نامیده می‌شود.

حال آیه را برایتان می‌خوانم و ترجمه می‌کنم. می‌فرماید: **وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ** اما مردانی که یک زن بیگانه‌ای را متهم نمی‌کنند، بلکه زن خودشان را متهم می‌کنند **وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ** و شاهدهی غیر از خودشان ندارند «۱» (اگر چهار شاهد داشته باشند که کافی است) **فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ** پس شهادت یکی از آن مردها چهار شهادت به خداست (یعنی چهار بار خدا را گواه بگیرد) که راست می‌گوید، **وَ الْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ** و مرتبه پنجم به صورت لعنت باشد که لعنت خدا بر او اگر دروغ بگوید. حال تکلیف زن حاضر چه می‌شود؟ **وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ إِنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ**. **وَ الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ** و از زن عذاب (مجازات) را دفع می‌کند اگر او هم حاضر بشود چهار بار سوگند بخورد که مرد دروغ می‌گوید و در مرتبه پنجم بگوید غضب خدا بر او اگر مرد راست گفته باشد. و اگر این عمل صورت گرفت، این زن و مرد از یکدیگر جدا می‌شوند.

## شأن نزول آیه

یک نوبت در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در حضور ایشان این عمل صورت گرفت، که می‌گویند شأن نزول این آیه همان است. مردی به نام هلال بن امیه هراسان آمد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله



و گفت: یا رسول الله! من به چشم خود زنی را دیدم که با فلان مرد زنا می‌کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رویشان را برگرداندند. برای بار دوم و بار سوم نیز این سخن را بر زبان آورد و گفت: یا رسول الله! خدا خودش می‌داند که من راست می‌گویم و دروغ نمی‌گویم. همین آیات نازل شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیات، هلال بن امیه و زنی را احضار فرمود. زنی از اشراف مدینه و فامیل‌دار و قبیله‌دار بود. هلال هم با فامیل و قبیله خودش آمد. برای اولین بار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مراسم «لعان» را اجرا کرد. به مرد فرمود: بیا چهار بار قسم بخور و خدا را گواه بگیر که راست می‌گویی، دفعه پنجم هم لعنت خدا بر تو اگر دروغگو باشی. آمد و با کمال رشادت اینها را گفت. وقتی هلال بن امیه چهار بار خدا را قسم خورد و خواست خودش را لعنت کند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بدان که عذاب آخرت از عذاب دنیا خیلی شدیدتر است، مبادا زن خودت را به دروغ متهم کرده باشی، از خدا بترس! گفت: نه یا رسول الله! خدا خودش می‌داند که من دروغ نمی‌گویم. به زن هم فرمود [چهار بار قسم بخور که شوهرت دروغ می‌گوید، دفعه پنجم هم غضب خدا بر تو اگر مرد راست گفته باشد]. زن، اول سکوت کرد و زبانش تقریباً بند آمد. نزدیک بود اعتراف کند. نگاهی به چهره خویشاوندان خود کرد و گفت: نه، من هرگز روی اینها را سیاه نمی‌کنم و اسباب خجلت اینها را فراهم نمی‌کنم. این کار را کرد. به زن هم بعد از چهار شهادت، وقتی خواست بگوید:

«غضب خدا بر من اگر او راست گفته باشد» فرمود: از غضب خدا بترس، آنچه در آخرت است از آنچه در دنیاست خیلی شدیدتر است، مبادا اگر حرف شوهرت حقیقت دارد او را تکذیب کنی! این بود که زبان زن بند آمد. یک مدتی هم توقف کرد و نزدیک بود اعتراف کند، اما یکدفعه گفت: نه، من خویشاوندان خودم را رو سیاه نمی‌کنم. وقتی آن جمله را گفت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دیگر از این ساعت شما زن و شوهر یکدیگر نیستید.

بعد می‌فرماید: **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ** اگر نبود فضل و رحمت الهی و این که خداوند تبارک و تعالی تواب (توبه‌پذیر) و حکیم است، مطلب طور دیگری بود، یعنی خداوند احکام شدیدی بر شما نازل می‌کرد؛ یعنی ظاهراً ممکن است شما فکر کنید که آنچه ما در این زمینه برای شما بیان کرده‌ایم دستورهای شدیدی است، ولی بدانید اینها فضل و رحمت الهی و مظهر توبه‌پذیری الهی است، مصلحت شما چنین ایجاب می‌کند.

بعد از این، آیات دیگری داریم به نام آیات «**افک**». **افک** یعنی **تهمت**، که مربوط به یک جریان تاریخی است: یکی از همسران پیغمبر اکرم را در یک جریانی، منافقین مورد اتهام قرار دادند.

آن زن به عقیده اهل تسنن عایشه بوده و به عقیده بعضی از اهل تشیع ماریه قبطیه بوده و به عقیده بعضی دیگر عایشه بوده است. شاید فکر کنید که کار باید بر عکس باشد: باید شیعه‌ها بگویند آن زن متهم عایشه بوده و سنیها بگویند آن زن متهم ماریه بوده است. چرا سنیها اصرار دارند که آن زن متهم عایشه بوده و شیعه‌های متعصب اصرار دارند که آن زن متهم ماریه بوده است؟ برای این که این تهمت بعد به شکلی در آمد- چه از نظر وضع عمومی مردم و چه از نظر آیات قرآن در شأن آن زن متهم- که برای آن زن متهم یک افتخار به شمار آمد؛ یعنی شک نماند که این اتهام درباره آن زن متهم دروغ بوده و او تطهیر شد و صد در صد معلوم شد که قضیه دروغ است.

این است که اهل تسنن اصرار دارند بگویند آن زن متهم که پاکی او از نظر این عمل زشت، صد در صد ثابت شد عایشه بود و بعضی از شیعه‌ها می‌خواهند این افتخار را برای ماریه قبطیه ثابت کنند. حال جریان چه بوده است؟ آیات افک را با داستان آن- که مفصل است- ان شاء الله در جلسه بعد برایتان عرض می‌کنم. و صلی الله علی

محمد